

فرهنگ و توسعه^۱

سید جواد طباطبایی

چکیده

این مقاله دربارهٔ چیستی و چگونگی روند توسعه در ایران بحث می‌کند. البته رویکرد این گفتار بیشتر نظری و فلسفی است. نگارنده بر آن است تا با رویکرد نظری موانع فرهنگی توسعه‌نیافتگی ایران را تجزیه و تحلیل کند. زیرا به زعم وی بزرگترین مانع توسعه‌نیافتگی ایران عوامل فرهنگی است. بر این اساس در این پژوهش نقش اندیشه در عدم تحقق توسعهٔ ایران مورد بررسی قرار می‌گیرد. به اعتقاد خاورشناسان ایران در سده سوم و چهارم ق. و پیش از حمله مغول دورهٔ رنسانس اسلامی را پشت سر گذرانده است. برخی از خاورشناسان این دوره را «عصر زرین فرهنگ ایران» نام نهاده‌اند. بنیاد این رنسانس اسلامی برقراری نسبت خاصی میان عقل و شرع بوده است. در این نسبت تفسیر و فهم عقلی به نوعی بر تفسیر و فهم شرعی از دین رجحان داشت. اما بعد از خردستیزی امام محمد غزالی و حمله مغول و نیز توسعه و گسترش تصوف زاویه‌نشینی در ایران خردگرایی ایران که با کوششهای فلسفی کسانی چون ابن سینا شکل گرفته بود به افول و زوال گرایید و تا جنبش مشروطه‌خواهی ایران در سده سیزدهم در محاق فراموشی باقی ماند. اما چون هنوز نتوانسته‌ایم سنت خود را با روشهای عقلانی به‌گونه‌ای جدی مورد نقد و بررسی قرار دهیم همچنان ذهنیت ما در چنبره خردستیزی به معنای واقعی آن اسیر مانده است. راه حل نهایی رهایی از این چرخه نقادی عقلانی سنت است.

کلیدواژه‌ها: رنسانس اسلامی؛ توسعه‌نیافتگی؛ توسعهٔ فرهنگی؛ خردگرایی؛ سنت؛ خردستیزی

۱. مقدمه

از چند سال قبل، در باره چند موضوع کار کرده‌ام، در اینجا سعی دارم آنها را، هر چند به صورت بسیار نا منظم عرضه کنم و در باره آنها به بحث بپردازم. از دیدگاه من نکته بسیار مهم این است

که بر خلاف نظرهای بسیاری که راجع به چیستی و چگونگی توسعه ایران عرضه شده است، موانع فرهنگی توسعه نیافتگی ایران را مورد بررسی قرار دهیم. زیرا به نظر من یکی از عمده‌ترین موانع توسعه ایران، مشکلات و موانع فرهنگی است. البته در اینجا باید این نکته را نیز متذکر شوم که ریشه تخصصی من تاریخ اندیشه است. بنابراین کسانی که مسئله توسعه ایران را از دیدگاه اقتصادی یا جامعه‌شناسی و دیگر شاخه‌های علوم اجتماعی مورد بررسی قرار داده یا می‌دهند، طبیعتاً بر این سخن که مشکلات فرهنگی بزرگترین مانع توسعه ایران است می‌توانند ایرادهای بسیاری وارد کنند. حتی چندین بار نیز در مواردی که این نظریه را طرح کرده‌ام این ایرادها را بیان کرده‌اند. پیشاپیش باید اذعان کنم که برخی از این ایرادها در جای خود درست و بجاست. این که در نظریه خود بر موانع فرهنگی و نه موانع اجتماعی و اقتصادی توسعه تکیه و تاکید می‌کنم بدین معنا نیست که از وجوه اجتماعی و اقتصادی توسعه غافل هستم و توجهی بدانها ندارم. بلکه تأکید من بر وجه فرهنگی توسعه ایران نیاز این حیث است که معتقدم بر پایه پژوهشهایی که صورت داده‌ام بسیاری از موانع دیگر در توسعه ایران، از قبیل موانع اجتماعی، سیاسی و غیره ارجاع به مانع فرهنگی دارد. از همین رو در این گفتار در پی آن هستم تا نقش اندیشه را در عدم تحقق توسعه همه جانبه در ایران مورد تحلیل و بررسی قرار دهم. در واقع تأکید این گفتار بر نقش موانع فرهنگی توسعه ایران از این زاویه خواهد بود.

۲. بحث نظری

همان طور که می‌دانید ایران از جمله کشورهایی است که گذشته و تاریخ فرهنگی مدون، غنی و مهمی داشته است و از همان زمان که به سلک دیانت اسلام در آمد، یعنی از حدود ۱۲۰۰ سال قبل، سابقه اندیشه مدون دارد. به نظر می‌رسد اگر از این زاویه به مسائل تاریخ ایران ننگریم و مشکلات تاریخی این کشور را از این چشم انداز مورد بررسی قرار ندهیم چه بسا در بسیاری از موارد به خطا روییم. از همین جنبه می‌توان گفت بحثی که در سالهای اخیر به صورت عامیانه در نشریات مطرح می‌شود و از رابطه سنت و مدرنیته سخن می‌رود و در باره نسبت ما با سنت پرسیده می‌شود در واقع به مسئله مانع فرهنگی توسعه ایران باز می‌گردد. به سخن دیگر این

بحث به دو پرسش باز می‌گردد: ما در زمان کنونی با این سنت فرهنگی گذشته یا سنت تاریخی اندیشه ایرانی چه نسبتی می‌توانیم داشته باشیم؟ جهان کنونی چه نسبتی می‌تواند با جامعه ایران داشته باشد؟

بحثی که چند سال پیش کوشیدم در فضای فکری جامعه ایران در اندازم و برخی از زوایای آن را روشن سازم این بود که ایران در دوره اسلامی، از سده سوم و چهارم تا سده ششم یا اندکی پیش‌تر تا زمان یورش مغول و سقوط ایران، دوره‌ای و تاریخی را پشت سر گذارده است که خاورشناسان اروپایی یک صد سال قبل آن را رنسانس اسلامی نام نهادند. تا آن جا که می‌دانیم تحقیقات مورخان گویای این نکته هست که بغداد، اینک شهری عربی است که در سده‌های سوم و چهارم از لحاظ فرهنگی بخشی از ایران به شمار می‌رفته است. در این دوره زمانی، تحول بسیار مهمی در فاصله جغرافیایی میان بغداد و خراسان بزرگ روی می‌دهد. به سبب همین تحول گاهی اوقات برخی از نویسندگان اروپایی این دوره را عصرزین فرهنگ ایران^۱ می‌نامند. ویژگی اصلی این سه یا چهار قرن را می‌توان خردگرایی نامید و آن را دوره خرد قلمداد کرد زیرا معیار همه امور در این دوره خرد است.

در اینجا با اختصاری تمام به بعضی از آثار مهم این عصر به‌صورت گذرا و به اجمال اشاره می‌کنیم: مثلاً در شعر فردوسی (۳۲۹-۴۱۱ ق)، در فلسفه و طب ابن سینا (۳۷۰-۴۲۸ ق)، در تاریخ‌نگاری و اخلاق رازی، در علم دقیق ابوریحان بیرونی (۳۶۸-۴۴۰ ق). اندیشمندانی هستند که توجه خود را به خرد معطوف ساخته‌اند و با این عیار و ضابطه همه چیز را می‌سنجند. رازی در مقدمه کتاب تجارب‌الامم، که یکی از کتابهای تاریخی مهم است، با صراحت می‌گوید در این کتاب مباحثی آورده است که با ضابطه خرد می‌توان آنها را سنجید و هر چیزی را که ورای عقل بوده کنار گذارده است. یا اگر به شعر ابوالقاسم فردوسی توجه کنم که در آن اسطوره‌های ایران پیش از اسلام را گرد آورده است، از آغاز تا پایان اندیشه شعر او بر پایه معیار خرد پیش می‌رود و طرح می‌شود. با این که در فاصله اندکی پیش از یورش و ظهور مغول در ایران نسبت میان عقل و شرع دگرگون می‌شود و راه نظام فکری ایران آن روزگار هموار می‌گردد اما ظهور و تسلط مغولان بر سرزمین و جامعه ایران نسبت متعادل میان عقل و شرع را برهم می‌زند.

ادیان الهی مهم و بزرگی چون یهود، مسیحیت و اسلام در اصل مجموعه تعالیمی هستند که از تفسیر متون مقدس آنها بر آمده‌اند؛ این تفسیرها نیز بر پایه ضوابط و معیارهای خارج از دین شکل گرفته‌اند. زیرا ادیان نظام خاصی از تعلیمات هستند که تمام ضوابط تفسیر متون دینی را در خود ندارند بلکه بسیاری از آنها را خارج از نظام دین اخذ می‌کنند. مثلاً تا آنجایی که می‌دانیم تفاسیر دینی ادیان الهی بزرگ تحت تأثیر فلسفه یونانی بوده است. از این آبخشور فکری و هنری سرچشمه گرفته است. معنای این سخن آن است که اگر این ادیان بخواهند فراتر از چارچوب نظام دینی خود، مرجع اساسی نظامهای اجتماعی و سیاسی زمان خود باشند باید با توجه به یک نظام عقلانی منضبط نیز تفسیر شوند. همان گونه که می‌دانیم چون یونانیان توانستند یک نظام فکری ملتزم به دین و شرع ایجاد کنند که متکی بر عقل هم بوده است، ادیان الهی بزرگ ناگزیر بوده در زمان خود برای تفسیر تعلیمات خویش به این مرجع معتبر فکری - فرهنگی تکیه کنند چنین است که نظام اعتقادی و اخلاقی ادیان الهی بزرگ با اندیشه نظام مند یونانی سازگار و هماهنگ می‌شود.

با این که از نظر زمانی، دین اسلام پس از دو دین بزرگ و حیاتی، یعنی یهود و مسیحیت در قلمرو شبه جزیره عربستان ظهور یافت اما در راه سازگاری نظام تعلیمات خود با اندیشه و فرهنگ مسلط زمانش، یعنی یونان بیش از آن دو دین دیگر از خود سازگاری و اهتمام نشان داد. اسلام نخستین دینی بود که در این راه کوششی عمده‌ای از خود نشان داد. زیرا تا قرن ۱۲ میلادی / ۶ هجری هنوز مسیحیت بسیاری از آثار فلسفی و ادبی یونان و از جمله آثار ارسطو را نمی‌شناختند. از سوی دیگر دین یهود به مراتب خیلی دیرتر از این زمان توانست با آثار فلسفی یونان آشنا شود. در حالی که حوزه فرهنگی اسلام، با خوابی که مامون، خلیفه دولت اسلامی عباسیان (دوره خلافتش ۱۹۸-۲۱۸ ق) دید، در سده‌های دوم و سوم نهضت ترجمه آثار مختلف فلسفی، ادبی و علمی یونان و سرزمینهای دیگر آغاز شد. در این دوره بسیاری از آثار ارسطو به زبان عربی ترجمه گردید. پس از انتقال بسیاری از آثار فلسفی یونان به زبان عربی، مفسرانی پیدا شدند که برای تفسیر متون مقدس اسلام، یعنی قرآن و روایات، به این مجموعه فکری نظام‌مند رجوع کردند. نخستین و مهمترین این مفسران کوشیدند تا تفسیر جدیدی بر پایه نظام عقلانی

یونانی و معیارهای منطقی آن پی‌ریزی کنند. تحت تأثیر این پدیده فلسفی و فکری ضابطه جدیدی برای تفسیر فهم دینی وارد اندیشه اسلامی شد.

در کنار مبنای شرع، منبع و مبنای دیگر به نام عقل در دین مطرح شد. بدین ترتیب بود که مسلمانان علاوه بر مرجعیت شرع به مثابه مبنای تفسیر دین، مرجعیت فیلسوفان یونان، یعنی عقل را پذیرفتند و از این پس، همواره این دو مبنا در کنار هم مطرح می‌شدند.

از سوی دیگر اتفاق بسیار مهمی در شرف وقوع بود. این اتفاق مهم با ظهور فیلسوفانی چون فارابی (۲۶۰-۳۳۹ ق)، ابن سینا و چند فیلسوف دیگر رخ داد. آنها صراحتاً در آثار مهم فلسفی خود اعلام می‌کردند که مبنای شرع و مبنای عقل تعارضی با هم ندارند و البته روشن است که آنان این نظر را از شرع استخراج نکرده بودند بلکه خود این نظریه از آبشخور عقل تغذیه و فریه شده بود. در واقع اتفاق مهم دوم همین بود که این فیلسوفان عقل‌گرا تعادل میان عقل و شرع را برهم زدند زیرا این تعادل بر مبنای عقل ایجاد شده بود. در سده‌های چهارم و پنجم و ششم عقل بر شرع برتری یافته بود. حتی اهل شرع هم بر این مطلب تأکید می‌ورزیدند. در روزگار فعلی نیز بسیاری از مجرای عرفان وارد این بحث می‌شوند و همین مسئله شرع یا عقل را دوباره مطرح می‌کنند. آنها تأکید دارند که حکمت یونانیان و ایرانیان با هم تفاوتی ندارند و یکی هستند و می‌توانند مکمل هم باشند. ولی برای آنها عقل در واقع مبنای مستقلی نیست تا در کنار شرع باشد. این تعادل جدید گرایش به برتری دادن شرع دارد. این نگرش به دیدگاه‌های امام محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵ ق) می‌ماند که در برابر فیلسوفانی چون ابن سینا در کتاب *تهافت الفلاسفه* مطرح کرده بود. کسانی را که در عصر کنونی در پی برتری‌بخشی مبنای عقل شرع هستند می‌توان نوغزالیان نامید. اینها در واقع طرفدار همان گرایش غزالی در برابر عقل و فلسفه هستند. اینک می‌توانیم به بحث رنسانس اسلامی بازگردیم و بگوییم که در تاریخ فرهنگی در دوره رنسانس اسلامی مبنای عقل از مبنای شرع استقلال می‌یابد و از همین رو بزرگترین مشخصه این عصر برتری عقل بر شرع در تفسیر نظامات و تعلیمات دین است.

در مغرب زمین فاصله میان سده چهارم تا چهاردهم و پانزدهم میلادی را قرون وسطی می‌نامند پس از این دوره و ورود اندیشه فلسفی و ادبی یونان به آنجاست که عصر رنسانس شکل

می‌گیرد. این ترتیب فرهنگی از نظر تاریخی در کشور ما و نیز حوزه تمدن اسلامی کاملاً برعکس است. زیرا در حوزه فرهنگ اسلامی ابتدا دوره رنسانس تحت تأثیر آثار ترجمه شده فلسفی یونان آغاز می‌شود سپس بار جحان یافتن مبنای شرع در تفسیر دین بر عقل دوره تاریخی یا افول اندیشه، فرهنگ و علم آغاز می‌گردد. بنابراین هیچ کدام از مقولات تاریخی ما با مقولات تاریخی غرب، آن چنان که ادعا می‌شود، یکی نیست. از همین رو مهمترین مسئله توسعه ایران بیش از آن که سیاسی و اجتماعی و ... باشد، فرهنگی است. در بخشهای پیشین این گفتار اشاره کردیم که تا قرن ششم یعنی زمان حمله مغولان به ایران، در تفسیر دین میان مبنای عقل و شرع تعادل برقرار شده بود. در این تعادل جامعه و ساماندهی اجزای فکری، علمی و فرهنگی ایران بر مبنای عقل صورت می‌گرفت و از سوی دیگر حتی شرع عقلانی فهمیده می‌شد نه آنچنان که غزالی و غزالی‌گرایان می‌گویند بر مبنای عقل شرعی. به همین دلیل این دوره را دوره رنسانس اسلامی می‌نامیدند. زیرا ضابطه عقل محور همه چیز بود، به گونه‌ای که حتی شرع را نیز تعیین می‌کرد. بر اساس مطالعات تاریخی می‌دانیم که با استقرار حکومت سامانیان (۲۷۹-۳۷۹ ق) و آل بویه (۳۳۰-۴۴۷ ق.) در ایران بعد از اسلام حمایت از فلسفه شدت می‌گیرد. این تعادل جدید یعنی سازگاری عقل و شرع و حتی برتری یافتن عقل بر شرع، تحت تأثیر چند جریان بسیار مهم از جمله: اندیشه قشری اهل سنت، تسلط فرمانروایان مهاجر ترک بر ایران مانند سلجوقیان (۴۲۹-۵۹۰ ق)، غزنویان (۳۵۱-۵۸۲ ق) و بعد حمله و تسلط مغول بر هم خورد. در واقع میان این چند جریان ائتلافی برقرار شد و به ویژه این که جریان تصوف ایران نیز همسو و همراه این جریان تأثیرگذار بود. زیرا تصوف بعد از حمله مغول به تصوفی مبتدل و زاویه‌نشین تبدیل شده بود که مبتنی بر دین قشری و نوعی تفکر باطنی بود. از همین زمان به بعد است که اندیشه ایرانی رو به افول و خاموشی می‌رود، همان جریانی که من آن را «زوال اندیشه در ایران» نامیده‌ام. به تدریج اندیشه خردگرایی ایرانی از عرصه‌های مختلف دینی، اجتماعی، سیاسی و ... عقب‌نشینی می‌کند و رو به زوال می‌رود. متأسفانه این روند خاموشی اندیشه ایرانی تا جنبش مشروطه‌خواهی ایران در دوره قاجار استمرار می‌یابد.

با این که با ظهور جنبش مشروطه‌خواهی در ایران جریان خردستیزی ضربه سختی را متحمل شد اما این سنت فرهنگی توانست حتی بعد از مشروطه و ظهور تجددخواهی در ایران برای بازگشت به ضابطه عقل، به سیطره خود ادامه دهد. در همان اوایل مشروطه و در مجلس اول در مسئله تدوین قوانین این سنت ریشه دارد. خردستیزی خود را بازتولید کرد و توانست دوباره به حیات خود ادامه دهد. حتی امروز هم که تنور مباحث مربوط به مسئله سنت و مدرنیته داغ است و از آن مدام صحبت می‌کنیم چون معنای سنت را به‌درستی در نمی‌یابیم همواره فکر می‌کنیم که میان سنت و مدرنیته تعارض وجود دارد و با طرح این گونه مباحث به سنت تعرض می‌شود. آنچه را که مانع فرهنگی توسعه در ایران نامیدیم در واقع همین نکته بسیار مهم است. این مانع فرهنگی راه را بر توسعه می‌بندد و تحقق آن را دچار نقصان و تأخیر می‌سازد. به نظر من آنچه مانع تحول اساسی و توسعه در ایران می‌شود همین خردستیزی است که ترکیبی از دین قشری بر خلاف جهت دورهٔ رنسانس اسلامی، عرفان خردستیزی و زاویه‌نشینی، نوعی تفکر باطنی و البته استبداد سیاسی است. هر یک از مؤلفه‌های این جریان اصلی که نام بردیم خود تاریخ مفصل و عبرت‌آموزی دارد که البته جای بحث آن در این گفتار نیست. این سنت خردستیزی بر تمامی بحث‌های ما و حتی تصمیم‌گیریها در تحولات ایران سنگینی می‌کند. زیرا تعادل میان عقل و شرع دورهٔ رنسانس اسلامی کاملاً بر هم خورده است. از همه مهمتر این که ما در ۷۰۰ سال گذشته همه چیز و حتی عقل را از منظر ضابطه‌های اندیشه باطنی و عرفانی و قشری فهمیده‌ایم. این ترکیب همچون سد سکندر و مانع توسعه و تحول اساسی در ایران گشته است. به تعبیر دیگر در ایران سنت که ترکیبی از همان مؤلفه‌ای متنوع است، مانع بزرگ توسعه و فرآیند عقلانی شدن است. نگارنده از سالهای پیش کوشیده است با طرح این بحث بنیادین برخی از زوایای تاریک آن را از نظر تاریخی و عقلانی روشن سازد.

۳. راه حل رفع موانع توسعه ایران

در شرایطی که جامعه ما در بن‌بست فرهنگی به دنبال یافتن روزه‌ای برای نیل به توسعه است شاید بتوان یکی از راه‌حلهای مهم را مسئله نقد سنت یا به تعبیری عالمانه مناقشه با سنت

دانست. این سخن بدین معناست که تا ما از دیدگاه نقد سنت وارد مباحث جدیدی چون مسئله هویت، بازگشت به خویشتن و ... نشویم راه برای توسعه همه جانبه گشوده نخواهد شد. البته در سال ۱۳۶۰ نمایندگان جریانهای مختلف فکری به موضوعات و مسائل بسیاری پرداخته‌اند. اما متأسفانه این چالش فکری از زاویه‌ای که در این گفتار تحلیل شد، صورت نگرفته است. بزرگترین نمایندگان این جریانهای فکری در دهه‌های گذشته جلال آل احمد، علی شریعتی و ... بودند. آنان می‌گفتند ما زمانی می‌توانیم به خود بازگردیم و هویت خود را بازیابیم که با تثبیت سنت خود به هویت مستقل و تثبیت شده‌ای نیز دست یابیم و به تعبیر توسعه‌اندیشان، توسعه ما بر مبنای هویت ما انجام شود. این فرضیه از سالهای ۱۳۴۰ مطرح شده است که از نظر من یکسره غلط است زیرا تمامی ابعاد آن به درستی مورد سنجش و بررسی قرار نگرفته است. چون تمامی این مقولات اگر با توجه به سنت سنجیده شده باشد بدین معناست که هیچ یک از نظریه‌پردازانی که از آنها نام برده شد از نظر تحلیل تاریخ اندیشه و از دیدگاه تاریخی این مسئله را مورد بررسی قرار نداده‌اند. آنان وجهی از امروز ما را به صورت آرمانی طرح کردند و آن را هویت ما قلمداد ساختند. علاوه بر این معتقد هم بودند که اگر به این آرمان و هویت دل بسپریم می‌توانیم در دنیای کنونی پیش روییم. در حالی که اگر ما به درستی بحث سنت را در بخشهای پیشین درک کرده باشیم و آن را مجموعه‌ای در نظر آوریم که هنوز نقادی عقلانی نشده است نمی‌توانیم به گونه‌ای شایسته و در خور با همان مقدمات فکری سستمان تحول و توسعه‌ای را عملی سازیم. اگر نگویم چنین کاری غیر ممکن است در شرایط کنونی اگر از زاویه نقد سنت به مسئله نگاه کرده باشیم تمامی این کوششها در واقع برای بستن راه و نیرومند ساختن همان مانع فرهنگی پیش گفته است.

یادداشتها

۱. این متن با مختصر تغییراتی از نوار سخنرانی دکتر سید جواد طباطبایی در همایش سیاستها و مدیریت برنامه‌های رشد و توسعه در ایران، اسفند ماه ۱۳۸۲ استخراج شده است.